باسمه تعالی

درس شماره14

۲۷/۰۸/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - آیه نبأ

**امارات معتبره(خبر واحد)**

**استدلال بر آیۀ نبأ**

عرض شد که شهید صدر این احتمال را که مطلق نبأ وجوب تبیّن داشته باشد ولی در دلیل شرعی وجوب تبیّن را در خصوص نبأ فاسق ذکر کرده باشد با قاعده احترازیت القیود و به تعبیر خود ایشان اصالة التطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات ردّ می‌کردند خب ما صحبت کردیم که قاعده احترازیت القیود به این معنایی که ایشان معنی می‌کنند نیست ربطی به این بحث اصلاً ندارد محصل این قاعده این هست که جایی که شک کردیم آیا وصف از جهت دایره شمول مساوی هست با موصوف یا اخص هست؟ اصل این است که وصف را به گونه‌ای معنی کنیم یا مصداق خارجی یا موصوف را به گونه‌ای بدانیم که اینها با همدیگر مساوی نباشند و وصف دایره موصوف را تضیق کند و به مفهوم افرادی کلام ربط دارد اما حالا نسبت به اینکه آن حکمی که بر این موصوف مقید به وصف وارد شده است در غیر صورت وجود وصف، وجود دارد یا وجود ندارد نسبت به او قاعده احترازیت قیود کاری ندارد البته نتیجه اینکه تضیق کرد نتیجه تضیق اگر ما گفتیم مضیق می‌شود نتیجه‌اش این می‌شود که نسبت به غیر آن صورت بیانی نشده باشد اما مفهوم صرف بیان نشدن نیست عدم البیان نیست بیان العدم است و این از قاعده احترازیت القیود بر نمی‌آید به تعبیر دیگر قاعده احترازیت القیود در این مقام هست که آیا وصف دایره موصوف را مضیق می‌کند یا مضیق نمی‌‌کند؟ و قاعده مفهوم این است که بعد از فرض اینکه وصف دایره موصوف را مضیق می‌کند این تضیّق دایره موصوف یک مفهوم دیگری را هم به دنبال دارد و تضیّق دایره حکم را هم به دنبال دارد؟ و عدم شمول حکم نسبت به صورت دیگر را بیان می‌کند یا بیان نمی‌‌کند این ربطی به قاعده احترازیت قیود به مفهوم وصف و

اینها ندارد خب این ... حالا منهای بحث قاعده احترازیت القیود، تعبیری شهید صدر مطرح می‌کنند به نام اصالة التطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات. ما عرض می‌کردیم ما یک چنین اصلی نداریم. حالا من اجازه بدهید یک مقدار بیشتری مطلب را توضیح بدهم ببینید ما در مورد احکام چهار مرحله می‌شود در نظر گرفت یکی مرحله ملاکات، یکی مرحله اراده شارع، یکی مرحله جعل و اعتبار، یکی مرحله بیان حکم. «أکرم العالم» ملاکی در اکرام عالم هست و این ملاک سبب می‌شود اراده شارع به تحصیل این ملاک تعلق بگیرد و برای اینکه شارع به این هدفش برسد جعل و اعتباری را صورت می‌دهد و این جعل و اعتبار را بیان می‌کند خب آن ملاکی که در «أکرم العالم» هست ملاک انحلالی است یعنی اینکه هر عالمی اکرامش یک ملاک مستقل از دیگری دارد به عدد افراد عالم ملاک وجود دارد به تبع تعدد ملاکی که در اکرام عالم وجود دارد اراده شارع هم متعدد می‌شود چون اراده شارع تعلق گرفته به تحصیل آن ملاک، وقتی ملاک متعدد شد اراده شارع هم طبیعتاً متعدد می‌شود.

پرسش: چرا متعدد می‌کند یعنی اراده واحد نمی‌‌تواند به آن ... پاسخ: نه این ربطی به آن ندارد. اراده یک امر تکوینی است وقتی اینجا ملاک هست من اراده دارم این تحصیل کنم اینجا ملاک هست من اراده دارم این را تحصیل کنم وقتی خود ملاکها به همدیگر ربطی ندارند وحدت سنخی وجود دارد

پرسش: ... پاسخ: نه این کافی نیست این وحدت.

پرسش: ... پاسخ: نه حتماً همین طور است یعنی یک چیز تکوینی است وقتی ملاکات متعدد هست شارع هم علم به این ملاکات پیدا می‌کند نسبت به هر ملاک یک اراده‌ای دارد نسبت به آن ملاک هم اراده دیگر دارد. اراده تحصیل دارد یعنی من می‌خواهم این را تحصیل کنم، من می‌خواهم این را تحصیل کنم، من می‌خواهم این را تحصیل کنم دیگر. اراده‌هایی که من دارم مستقل از هم هست یک نکته‌ای را هم ضمیمه بکنم این را توجه بفرمایید اگر اشیائی که ذوملاک هستند بعضی‌هایشان ملاکش امکان‌پذیر نباشد تحصیلش. خب شارع اراده‌اش تعلق

نمی‌‌گیرد اراده اصل ملاک کافی نیست. ملاکش باید ضروری الثبوت نباشد ضروری العدم نباشد و تا اراده تعلق بگیرد.

پرسش: یک ملاک اگر انحلالی باشد بالضرورة اراده هم انحلالی است پاسخ: ملاک وقتی انحلالی است بالضرورة اراده هم انحلالی است البته می‌خواهم وجدانی بودن و انحلال بودن اراده را عرض بکنم چون ملاکها مستقل از هم هستند امکان تحصیل ملاکها از همدیگر مستقل هستند ممکن است ملاک در یک فرد امکان تحصیلش باشد در یک فرد دیگر نباشد. یکی‌چون ضرروی الثبوت هست یا ضروری العدم هست امکان تحصیلش نباشد هم جنبه ضرروی الثبوت امکان تحصیل نیست هم ضروری العدم. دیگر طبیعتاً اراده تعلق نمی‌گیرد اراده تابع اصل ملاک هست و امکان حصول. حالا نسبت به آن ملاکها شما ممکن است بگویید آن ملاکها قدر جامع دارد قدرت بر ملاکها که دیگر قدر جامع ندارد قدرت بر ملاکها هر کدام مستقل از دیگری است و برای حصول اراده هم اصل الملاک شرط است هم قدرت بر ملاک شرط است حالا اصل ملاک که ما تازه همان در مرحله اصل ملاک هم ملاکها تعدد افراد دارند یعنی یک ملاک اینجاست یک ملاک اینجاست ولو اینکه این ملاکها در یک قدر جامعی که همه‌شان اکرام العالم هستند مشترک هستند حالا آن را فرض کردید.

پرسش: قدرت بر ملاک یعنی چی؟ پاسخ: قدرت بر تحصیل ملاک دیگر

پرسش: توسط کی؟ پاسخ: شارع دیگر. شارع یا مکلف حالا فرق ندارد چون اینجا اراده شارع تعلق گرفته است به فعل عبد که فعل عبد به فعل اختیاری عبد. یا خود مولا اصلاً اراده ندارد این مطلب را به دست بیاورد یا مکلفی که قرار است این فعل را، هر دو قدرتش شرط است هم قدرت شارع بر تحصیل شرط است هم قدرت مکلف بر تحصیل شرط است و این قدرتها هیچگونه قدر جامعی هم ندارند

پرسش: قدرت شارع بر تحصیل ملک یعنی چی؟ پاسخ: شارع مقدس (خداوند) را در نظر نگیرد. یک قانون‌گذار عادی را در نظر بگیرید قانون‌گذار عادی هست

که این دوست دارد فلان چیز از پسرش تحقق پیدا کند ولی دسترسی ندارد به پسرش بگوید. بابایی هست می‌داند که این بر پسرش خوب است ولی دسترسی ندارد نمی‌تواند به پسرش ابلاغ کند.

پرسش: ... اراده دارد، اراده مگر ندارد؟ پاسخ: اراده‌اش دیگر تعلق نمی‌گیرد

پرسش: چرا تعلق نمی‌گیرد؟ پاسخ: اراده تحصیل است. اراده اینکه ... وقتی آن نمی‌تواند چیز کند اراده هم تعلق نمی‌گیرد. حب و بغض دارد به حب بغض کار نداریم اراده تحصیل، اراده تحصیل فرع این است که امکان تحصیل وجود داشته باشد.

پرسش: این اراده امر اظهار و مرحله اظهار ... هم اظهار است هم اراده است پاسخ: امر، حالا صبر کنید.

ببینید یک مرحله‌ای به نام حب و بغض این وسط هست نیست؟ و امثال اینها ما فعلاً به مرحله حب و بغض کار نداریم آن ملاکی که در شیء وجود دارد آن ملاک در صورتی منشأ می‌شود که شارع اراده تحصیل آن ملاک را داشته باشد که تحت قدرت شارع باشد تحصیل آن ملاک و اگر اراده من به تحصیل آن ملاک از عبد به عنوان فعل اختیار تعلق گرفته باشد طبیعتاً باید آن عبد و مکلف هم قدرت داشته باشد.

پرسش: تحت قدرت چی باشد؟ پاسخ: تحت قدرت خود مولا باشد این تحصیل. دومی که تحت قدرت عبد باشد چون اراده من تعلق گرفته به فعل اختیاری عبد آن چیزی که اراده، ملاک در آن هست انجام اختیاری ملاک است وقتی چیزی نباشد.

پرسش: یعنی وقتی این هم نمی‌‌تواند ملکف اراده نمی‌‌کنند؟ ... پاسخ: طبیعتاً اراده تحصیل نمی‌توانم اراده تحصیل ندارم دیگر اراده کنم که این را تحصیل کنم.

پرسش: اراده جعل چطور؟ ... پاسخ: جعل هم تابع همین است

پرسش: نه جعل می‌‌کند که مثلاً تحصیل ... پاسخ: نه جعل به عنوان جعل تکلیفی که نمی‌‌کنم.

پرسش: مگر به عنوان اینکه بعداً این را اختیار کند ... پاسخ: نه آن بعداً هم در واقع آن هم همین است که به اعتبار بعدش است.

پرسش: پس بنابراین اگر کسی هم علم دارد که این مخالفت می‌کند اراده تحصیلی وجود ندارد اما جعل می‌تواند باشد ... پاسخ: نه آن یک مرحله دیگری هست که بحث اینکه به جهت اتمام حجت گاهی اوقات انجام می‌گیرد و امثال اینها حالا آن بحث اتمام حجت و اینها اتمام شرطش هم آن هم قدرت است اگر قدرت نباشد شرط حاصل نمی‌شود قدرت شرط هست

پرسش: ... پاسخ: نه ملاک در شیء هم هست حالا اجازه بدهید بعضی بحثها را قاطی نکنیم آن صورت روشن قضیه را دنبال کنیم آن صورتهای دیگر هم با توجه به همین صورتها مطلبش روشن می‌شود غرض من این هست ببینید ما یک مرحله ملاک داریم در جایی که حکم ما استغراقی هست مثل «أکرم العالم» به عدد افراد مورد نظر حکم منحل هست یعنی در مرحله ملاک ملاکات عدیده وجود دارد به تبع تعدد ملاک تعدد اراده وجود دارد و تعدد اراده حتی روشن‌تر از تعدد ملاک هست. عرض کردم در تعدد ملاک یک نوع وحدت نوعیه وجود دارد به اعتبار اینکه آن ملاکات همه‌شان در یک جنس واحد وارد هستند ولی در اراده چون علاوه بر اراده قدرت بر تحصیل اراده هم شرط هست هم قدرت مولا هم قدرت عبد شرط هست طبیعتاً حتی آن سنخ وحدتی که در ملاک وجود دارد در اراده هم نیست خب حالا این هم دو مرحله بحث این است حالا شارع برای اینکه این اراده تحصیل ملاکش فعلیت پیدا کند و به هدفش برسد می‌آید یک جعل انشاء می‌کند این جعل انشاء را باید به چه نحو انجام بدهد آیا اگر جایی ملاک وحدت نوعیه داشته باشد حتماً باید بر طبق آن نوعی که تمام افراد متعدد ملاک را به همدیگر ارتباط می‌دهد جعل را ببرد روی آن عنوان؟ یا نه می‌تواند به جای یک جعل دو جعل بکند یا جایی که آن ملاک ثبوتی وحدت سنخی نداشته باشد فرض

کنید اکرام عالم عادل یک ملاک داشته باشد اکرام عالم فاسق ملاک دیگر داشته باشد آیا حتماً شارع باید چون ملاکها متعدد هستند در مقام جعل و انشاء در مقام جعل و اعتبار آن را با جعل متعدد بیان کند؟ یا بر عکس؟ یعنی بین تعدد و وحدت نوعی ملاک و تعدد و وحدت جعل و اعتبار ملازمه‌ای هست؟ به نظر هیچ ملازمه‌ای نمی‌آید تابع این است که چطوری جعل بکنند و اصلاً شهید صدر یک نکته‌ای را در کلامشان دارند نکته‌شان این هست که جعل یک مرحله لازم اصلاً نیست جعل یک مرحله سیاقتی است به تعبیر ایشان. برای تنظیم نظام قانون‌گذاری جعل صورت می‌گیرد من الان نمی‌خواهم این را بررسی کنم که آیا این کلام درست هست یا درست نیست به نظر من این مطلب درست نیست ؟؟؟ جعل خودش نقش دارد ولی حالا می‌خواهم بگویم روی تقریبی که شهید صدر دنبال می‌کند که مرحله جعل و انشاء را صرفاً یک مرحله نظم‌دهی می‌داند حالا نظم‌دهی تابع این است که چگونه تشخیص بدهد که تعبیر بکند بهتر هست نظم بیشتری است ممکن است بنابراین تمام ملاکات متعددی که در افراد مختلف وجود دارند یک وحدت نوعیه‌ای داشته باشند ولی شارع این را با دو یا چند جعل اعتبار کند

پرسش: ... پاسخ: حالا صبر کنید حالا می‌رسیم آن یک مرحله بعدی است مرحله بحث بیان مرحله چهارم است.

هیچ ملازمه‌ای ... از آن طرف هم ممکن است دوتا ملاک باشد ولی هر دو را با یک جعل بیان کند اکرام عالم عادل یک ملاک داشته باشد اکرام عالم فاسق هم یک ملاک داشته باشد مستقل از او، ولی شارع در مقام جعل بگوید «أکرم کل عالم» این مرحله جعل، خب حالا از مرحله جعل گذشتیم می‌رسیم به مرحله اعلام. آیا اگر جعل واحد شد حتماً باید این جعل واحد با اعلام واحد بیان بشود؟ یا نه ممکن است اعلامهای مختلف داشته باشد؟ پس این است که هیچ نیازی نیست که جعل حتماً اعلامش هم ... ممکن است قسمتی از جعل را با یک بیان، بیان کند قسمتی را با یک بیان دیگر بیان کند خب اگر شما می‌گویید اصلاً بیان نکند خب

این جعل لغو است ما نمی‌‌گوییم که اصلاً بیان نکند حالا با فرض اینکه این بحث لغویت را بپذیریم همین طور هم هست معمولاً نوعاً بحث لغویت پیش می‌آید اصلاً بیان نخواهد بکند خب برای چی جعل کرده؟ آن را می‌گوییم لغو است ولی حتماً باید این جعلی که انجام داده با یک دلیل او را به مکلف ابلاغ کند و اعلام کند؟ نه. ممکن است با دو بیان بکند با سه بیان بکند یا از آن طرف جعلهای عدیده را حتماً باید با دو بیان باشد؟ یا نه جعلهای عدیده را می‌شود با یک بیان کرد؟ خب آن هم ... نه ملازمه از طرف تعدد جعل با تعدد بیان هست نه از جهت وحدت جعل ملازمه هست با وحدت بیان، هر کدام تابع شرایط خاص خودش هستند حالا فرض کنیم که این مطلب را هم بپذیریم که هر جعل باید یک بیان وحدانی داشته باشد معمولاً جعلها یک بیان ندارند بارها از طرف مکلف بیان نسبت به آن جعل صورت می‌گیرد آیا همه بیاناتش هم باید تطابق داشته باشد؟ مثلاً فرض کنید که ما می‌گوییم اگر شارع یک جعل وحدانی برده روی اکرام عالم باید یک بار یک جعل وحدانی یک بیان وحدانی در مورد اکرام عالم بیان کند خب قبول. این یک بار را که بیان کرد دفعه‌های بعد که می‌خواهد بیان کند حتماً باید همه آن دلیل را بیان کند؟ یا اینکه نه دفعه بعد که می‌خواهد بیان کند ممکن است به توجه به اینکه شرایط، شرایطی هست که قسمتی‌اش را می‌خواهد بیان کند تأکید کند روی قسمتی‌اش، قسمتی‌اش محل ابتلاء بوده سؤال از قسمتی‌اش بوده فرد خفی قسمتی‌اش بوده هیچ مانع ... بنابراین شما وقتی یک دلیلی می‌بینید که متکفل جعل هست از کجا می‌فهمید که آن جعل، جعل اولیه است ممکن است با یک بیان دقیقاً مطابق آن جعل ثبوتی طبق او بیان شده باشد این تأکیدی باشد برای قسمتی از آن جعل، بیان مجددی باشد برای قسمتی از آن جعل، اشکالی که ندارد پس بنابراین در مراحل مختلف ما این اصالة التطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات را نداریم حالا ایشان مقام ثبوت و اثبات دارد ما می‌خواهیم بگوییم نه بین مقام ملاک و اراده و مقام جعل ملازمه‌ای در وحدت تعدد است نه بین مقام جعل و مقام بیان جعل ملازمه‌ای در وحدت و تعدد است اگر هم ملازمه باشد در تمام بیانها نیست فی

الجمله هم اگر این را هم بپذیریم که ما نمی‌پذیرفتیم اگر بپذیریم این که حتماً بر طبق جعل باید یک بیانی آمده باشد.

پرسش: در مرحله اراده و ملاکات ملازمه است ... پاسخ: آن مرحله اراده و ملاکات که اصلاً ثبوتی است آن خیلی چیز نیست که هر چیزی که ملاک داشته باشد اگر قدرت تعلق بگیرد اراده هم به آن تعلق می‌گیرد آنها با همدیگر ملازمه هستند در فرض قدرت. آنها اصلاً متعدد است آن وحدت سنخی دخالت ندارد آنکه در اینجاها هست همیشه متعدد است چون فوقش این است که یک وحدت نوعیه‌ای بر ملاک حاکم است که در اراده آن وحدت نوعیه هم حاکم نیست چون اراده علاوه بر ملاک به قدرت هم وابسته است که قدرت، قدرت بر این فرد با قدرت بر فرد دیگر به اصطلاح مستقل از هم هستند و به هم ارتباطی ندارند

پرسش: منظور از ثبوت ... پاسخ: بیان است بله. من حالا بحث را بازتر کردم مراحل مختلف که در هیچ مرحله‌ای از اینها ما چنین ملازمه‌ای قابل اثبات ... شهید صدر به این اصالة التطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات خیلی بها می‌دهد در بحثهای مختلف به این اصالة التطابق تمسک می‌کند ولی ما هیچ یک چنین قانونی نداریم چنین اصلی به عنوان یک اصل عقلائی، عقلی و امثال اینها نیست نه غالباً هم چنین چیزی نیست و به فرض غالب هم باشد یک اماره‌ای که آن براساس غالب عقلاء انجام داده باشند که در مقام شک بخواهند به آن تمسک کنند نیست. خب این از این مرحله. پس بنابراین به این بیانی که شهید صدر مطرح می‌فرمایند به این بیان نمی‌شود مفهوم وصف را ردّ کرد عمده اشکالی که به مفهوم وصف، یعنی اصل آن تقریب، تقریبی که اینجا شده تقریب ناتمامی است نکته اصلی در این بحث، در بحث مفهوم وصف همان نکته‌ای هست که وصف اگر هم مفهوم داشته باشد مفهوم سالبه جزئیه است و آن چیزی که در این بحث به درد ما می‌خورد مفهوم سالبه کلیه است و سالبه جزئیه به درد ما نمی‌‌خورد فوقش در این بحث می‌گوییم که فاسق بودن مخبر دخیل هست در وجوب تبیّن، بنابراین خبر غیر فاسق،‌فی الجمله وجوب تبیّن ندارد اما حالا همه خبرهای غیر فاسق؟ نه

ممکن است یک شرایط داشته باشد مثلاً متعدد اگر باشند آنجا وجوب تبیّن نداشته باشند نمی‌دانم آن شرایطی که شهید صدر هم اشاره می‌کند ظنّ فعلیه به صدق مخبر شرط باشد، عدم ظنّ به خلاف شرط باشد و چیزهای دیگری که در امور مهمه نباشد هم نسبت به آن، در امور مهمه نباشد متعلقش وجوب باشد در امور شرعیه نباشد در چیز حکمیه باشد موضوعیه باشد همه اینها تمامش چیزهایی هست که دخالت دارد یعنی آدم ممکن است شارع خبر واحد را در موضوعات حجت کرده باشد در حکم حجت نکرده باشد ممکن است ... این آن چیزی که به خصوص ما به دردمان می‌خورد حجیّت خبر عادل در احکام است و این با این بیان اثبات نمی‌شود ممکن است فقط شارع خبر عادل را در موضوعات حجت کرده باشد این به درد ما اصلاً نمی‌خورد یعنی این را می‌خواهم بگویم نه اینکه فی الجمله به درد ما می‌خورد ما می‌خواهیم خبر عادل در احکام را اثبات کنیم هیچ چیزش را اثبات نمی‌کند آنکه اثبات می‌کند فی الجمله خبر عادل حجت هست اما در کجا؟ شاید در موضوعات باشد شاید به شرط تعدد باشد شاید به شرط نمی‌دانم ظنّ‌آوری باشد عدم ظنّ به خلاف باشد. به خصوص چون احتمال دارد فقط در موضوعات باشد در احکام که محل کلام ما هست هیچ چیز استفاده نمی‌شود حتی فی الجمله هم استفاده نمی‌شود خب این اشکالی که اینجا وجود دارد فقط اینجا این اشکال وجود دارد اصل این مطلبی که لقب یا وصف مفهوم سالبه جزئیه دارد این مطلب اصلاً درست است یا درست نیست؟ چون عرض کردم که سالبه جزئیه داشتن نسبت به آن شخص الحکم خب به درد نمی‌خورد چون شما می‌گویید این وجوب تبیّن خاص نسبت به خبر عادل نیست اگر وجوب دیگر تبیّنی برای خبر عادل وجود داشته باشد دیگر حجت نیست برای اینکه خبر حجت باشد باید طبیعی وجوب تبیّن منتفی شده باشد یک وجوب خاص تبیّن منتفی شدن کافی نیست برای اثبات حجیّت باید هیچگونه وجوب تبیّنی نداشته باشد و این با انتفاء سنخ الحکم میسر هست بحث این است که اساساً‌به چه بیان شما می‌‌گویید وصف انتفاء سنخ الحکم است به نحو سالبه جزئیه، مفهوم وصف. این را از کجا شما این مطلب را می‌‌خواهید اثبات کنید؟ خب من قبل از اینکه حالا یادم یک چیزی در آن

بحث قبلی می‌خواستم بگویم این بحث نیمه‌کاره بود این را داشته باشید من این را بعداً در موردش صحبت می‌‌کنیم. شهید صدر دو بیان برای اثبات اینکه وصف انتفاء شخص الحکم را اثبات می‌کند یک بیان هم این بود که قاعده احترازیت القیود این مطلب را اقتضاء می‌کند یک بیان دیگر این که اگر این احتمال وجود داشته باشد که نبأ فاسق وجوب تبیّنش از این باب هست که مطلق نبأ وجوب تبیّن دارد یعنی این احتمال جا داشته باشد. قاعده‌ای که علماء می‌گویند حمل مطلق بر مقید درست نخواهد بود علماء می‌گویند که مطلق بر مقید حمل می‌شود عند احراز وحدة الحکم. خب اگر قرار باشد که این تطابق بین مقام ثبوت و اثباتی که ما می‌گوییم نباشد قاعده احترازیت القیود نباشد اصلاً احراز وحدت حکم هم بکنیم بین مطلق و مقید تنافی نیست چطور؟ اکرام عالم شما می‌گویید وجوب اکرام دارد مثلاً در مثالهای معروف «أکرم العالم» و «أکرم العالم العادل» مطلق عالم وجوب اکرام دارد عالم عادل هم وجوب اکرام دارد هر دو اینها هم از یک جعل حکایت کنند یک جعل وحدانی تعلق گرفته باشد به اکرام عالم عادل یک دلیل تمام آن جعل را بیان کرده باشد یک دلیل قسمتی از آن جعل را بیان کرده باشد شما می‌گویید این امکان دارد خلاف ظاهر هم نیست هیچ اصلی هم این را نفی نمی‌کند پس بنابراین نباید مطلق را بر مقید حمل کرد حمل مطلق بر مقید دیگر وجهی پیدا نمی‌کند در حالی که علماء می‌گویند وقتی وحدت حکم احراز کردید حالا اینکه احراز وحدت حکم به چه شکلی است؟ آن بحث دارد ولی بعد از اینکه وحدت حکم را احراز کردید همه می‌گویند مطلق بر مقید حمل می‌شود همین که مطلق بر مقید حمل می‌شود فرع تنافی است و تنافی فرع این هست که از مقید ما از ظهور بدوی مقید این باشد که حکم یک مفهوم فی الجمله ... مفهوم نه به نحو انتفاء شخص الحکم از آن سالبه‌اش را کار ندارد به نحو انتفاء شخص الحکم یعنی در واقع این حکمی که مقید به او ناظر هست نباید اوسع از مقید باشد اگر امکان داشته باشد که حکمی که دلیل مقید به او ناظر هست اوسع باشد هیچگونه تنافیی بین مطلق و مقید نیست

پرسش: ... پاسخ: نه «أکرم العالم العادل» عادل، شما می‌گویید «أکرم العالم العادل» با «أکرم العالم» تنافی دارد به خاطر همین «أکرم العالم» را ما به «أکرم العالم العادل» می‌کنیم درست است؟ اگر قرار باشد «أکرم العالم العادل» با این که حکم ثبوتی اکرام مطلق عالم باشد بسازد هیچ دلیلی این را نفی نکند، چطور اصلاً تنافی بین اینها می‌‌بینید تا مطلق بر مقید حمل کنید؟ این تقریب کلام مرحوم شهید صدر است ولی این وجه هم ناتمام است و تعجب است که چرا ایشان چرا این طوری بیان کرده؟!

پرسش: ... پاسخ: ایشان می‌خواهند بگویند که ظهور دلیل در این هست که اگر بیان ما متعلق به اکرام عالم عادل است جعل ما هم متعلق به اکرام عالم عادل باید باشد خب بحث این است که یعنی تعجب است که ایشان چرا این طوری بیان می‌کنند؟ چون در اینکه آن مقداری که در حمل مطلق بر مقید مسلم است در جایی هست که مطلق و مقید امورشان بدلی باشد مثل «أعتق رقبة و أعتق رقبة مؤمنة» خب این با احراز وحدت حکم مطلق بر مقید حمل می‌شود در عموم بدلی بحث انحلال و اینها از اصلاً مطرح نیست عموم بدلی منحل نمی‌شود دیگر، خب با وحدت حکم این دوتا امکان‌پذیر نیست که یک حکم هم به عتق رقبه تعلق گرفته باشد هم عتق به رقبه مؤمنه تعلق گرفته باشد اما در جایی که عموم استغراقی باشد مورد بحث است. مرحوم نائینی اصلاً قبول ندارد مطلق بر مقید حمل می‌شود و ایشان تعبیرش را بگذارید تعبیری که خود شهید صدر آوردند بنابر تقریرات آقای حائری بخوانم ایشان می‌گوید «فإن کانا» مطلق مقید «إن کانا موافقین فی السلب و الایجاب فتارة یکون المطلق شمولیا و اخری بدلیا فإن کان المطلق شمولیا کقوله أکرم العالم و قوله أکرم العالم العادل فقد ذهب المحقق النائینی قدس سره إلی أنه لا منافاة بینهما لإمکان أن یکون الاول بیاناً لموضوع الحکم و الثانی بیانا لحصة خاصة من موضوع الحکم» پس بنابراین این هیچ مانعی ندارد که دلیل متکفل به بیان حصه خاصه‌ای از موضوع حکم باشد لازم نیست حتماً همه حکم را بیان کنند اصالة تطابق بین مقام ثبوت و اثبات ایشان قبول ندارد چنین چیزی

نداریم بله اگر خارجاً بدانیم «لو علمنا صدفةً من نفس الدلیلین أو من الخارج أنهما مسوقان لبیان حکم واحد بما له من الحدّ فقد تنافی بینهما إذ من المستحیل أن یکون حکم واحد محدودا بحدین حد الاطلاق و حد التقیید» اگر ما بدانیم که اینها یک چیز را دارند بیان می‌کنند درست است ولی از کجا معلوم که اینها یک چیز را بیان می‌کنند؟ ممکن است حکم ثبوتی اکرام عالم باشد «أکرم العالم» تمام حکم را دارد بیان می‌کند «أکرم العالم العادل» حصه‌ای از حکم را بیان می‌کند.

پرسش: پس عند احراز وحدة الحکم باز پذیرفته ... پاسخ: احراز وحدة الحکم نیست بیان حکم است نه وحدت حکم احراز، بیان که اگر واحد باشد خب پیداست یک چیز را بیان کنند دیگر

پرسش: ... پاسخ: ببینید یک حکم ثبوتی داریم این حکم ثبوتی ممکن است قسمتی از آن حکم را، فرض کنید که «أکرم زیدا» با «أکرم العالم» ولو هر دو هم از یک جعل ناشی شده بیان یک حکم که نیستند «أکرم زیدا» قسمتی از آن حکم را بیان می‌کنند.

پرسش: ... پاسخ: می‌گوید «أکرم العالم» ما بدانیم صدفةً،‌تصادفاً بدانیم ... نمی‌خواهد چیز را بیان کند حالا اصلاً چطوری امکان دارد این صدفةً می‌شود یا نمی‌شود؟ آن را حالا نمی‌خواهم وارد بحث بشوم بعد شهید صدر آنجا جواب می‌دهد می‌گوید این مطلب درست نیست به خاطر اصالة تطابق بین مقام ثبوت و اثبات به خاطر مفهوم ... ایشان برای ردّ کلام مرحوم نائینی می‌گوید چون ما در جای خودش ثابت کردیم که اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات هست و قاعده احترازیت قیود را قبول داریم بنابراین حرف شما ناتمام است پس برای اثبات قاعده احترازیت قیود برای اثبات اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات نباید به این تمسک کنیم این دوری می‌شود شما می‌گویید مسلم است که مطلق بر مقید حمل می‌شود نه مسلم نیست، مطلق بر مقید حملش در جایی که اطلاق شمولی باشد آن مسلم نیست اگر مسلم نبود این دوری هست یعنی شما از یک طرف برای اثبات قاعده اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات به حمل مطلق بر مقید تمسک

کردید در موارد شمولی، برای اثبات این حمل مطلق بر مقید دارید به قاعده اصالة التطابق تمسک می‌کنید این دوری است دور واضح هست دیگر چرا ایشان این طوری مشی کرده من ندیدیم البته این بحثها در کلام آقای هاشمی نیست اصلاً مدل بحث آقای هاشمی یک مدل دیگر است خیلی متفاوت هست احتمالاً مال دو دوره بوده یک دوره ... احتمالاً که حتماً اینها تقریرات مال دو دوره است ولی احتمالاً مرحوم شهید صدر کلماتشان در دو دوره به هر حال تغییر دادند ولی کلام آقای هاشمی با سبک فکری صدر اصلاً تطابق نمی‌کند حالا من وارد آن بحثش نمی‌شوم اگر ببینید مدلش خیلی با آن چیزی که شهید صدر دارد شهید صدر حرفهایی که آقای حائری نقل می‌کنند با تأکیدات آقای صدر خیلی سازگارتر است هر چند می‌گویم این اشکالات بر آن وارد هست. خب این از این بحث.

پرسش: عام بدلی چرا مسلم بود؟ پاسخ: چون عام بدلی انحلالی نیست چون انحلالی نیست یک حکم است یک حکم است طبیعتاً،‌طبیعتاً آن معنی ندارد که ... پس طبیعتاً تنافی دارد دیگر. حالا ما در عام بدلی هم یک حرفهایی داریم نمی‌خواهم حالا وارد آن بحثها بشوم که به نظر من عام بدلی نیاز به وحدت حکم هم ندارد نکته تنافی چیز دیگر است که باید در صورت عدم احراز در وحدت حکم هم در عام بدلی آن مطلب ... ولی جایی که وحدت حکم احراز بشود دیگر واضح است مطلبی که آن را مطرح می‌کنند مطلب درست است. خب فقط بحث اینجا می‌آید که شما به چه بیان

پرسش: ... پاسخ: مباحث بله خیلی پخته‌تر است آقای هاشمی خیلی جاها ...

پرسش: ... پاسخ: نه آقای هاشمی ولو مال دوره متأخر بوده ولی آقای حائری خب خیلی پخته‌تر درک کرده و البته آقای حائری حرفهای تقریرات متأخر را هم دیده گاه‌گاهی ... البته من همین جا نگاه می‌کردم در مفهوم وصف می‌گوید که آنکه من نوشتم از درس استاد با آنکه استاد مطرح می‌کردند در دوره‌ای که ما بودیم متفاوت است ولی من چون دیدم که دوره‌های بعدی ایشان پخته‌تر مطلب را بیان کردند طبق بیانات دوره متأخر این بیان را به گونه‌ای چیز کردم که با فرمایشات

متأخر ایشان سازگارتر باشد این از این جهت هست ولی یک مقداری به هر حال بحث را پخته‌تر ایشان کرده هم تقریرات برادرشان بوده آقا سید علی اکبر که دوره متأخر بودند هم یک جا دیدم نوشته که اینجا من تقریراتی که نوشته‌ام با تقریراتی که برادرم نوشته‌اند متفاوت است از تقریرات برادر ...

پرسش: ... پاسخ: کوچک‌تر بودند درس دوره متأخر شرکت می‌کردند ایشان آمد ایران دیگر ... ایشان سال 51 آمدند ایران

پرسش: آن برادر در اولی هم بوده؟ پاسخ: نه نبوده.

پرسش: الان هم هستند؟ پاسخ: حالا ... الان نجف هستند بعد ایشان می‌گوید چون تقریراتی که ایشان نوشتند به نظرم پخته‌تر و عمیق‌تر بود من این را بر طبق این تقریرات نوشته‌ام یک مقدار به هر حال بالا و پایین کرده این است که ایشان مباحث الاصول را خب قبلاً نوشته بوده یک بار دیگر تحریر کرده کلش را ما درس ایشان می‌‌رفتیم آقای حائری آن زمان ایشان درست می‌گفت و می‌نوشت تقریرات آقای صدر را می‌نوشت چیز می‌کرد که پخته‌تر بکند و چیزتر بکند و هم از جهت اینکه حاشیه گاهی اوقات می‌زد هم خود بحث را احیاناً

پرسش: ... پاسخ: تقریرات را بازنویسی می‌کرد و چی می‌‌کرد یعنی در بحث مجدد متوجه می‌شد که گاهی اوقات شهید صدر چی می‌خواسته بگوید ایشان کأنّ درست منتقل نشده یا از کلمات بحثهای متأخرش متوجه می‌شد که ایشان مرادشان چی بوده بیانش این است روی هم رفته مباحث الاصول خیلی پخته‌تر است البته نمی‌‌خواهم بگویم که بی‌نیاز کننده است این طور نیست که بی‌نیاز کننده باشد ولی اگر آدم بخواهد یکی‌اش را مطالعه کند حتماً مباحث الاصول ترجیح دارد بر مباحث آقای هاشمی.

حالا وقت گذشته فقط من همان نکته‌ای که عرض کردم که فردا می‌خواهیم بحث کنیم. بحث این هست که سنخ الحکم و شخص الحکم را می‌گوید مفهوم سالبه جزئیه در باب لقب و وصف و سایر قیودات مربوط به سنخ الحکم هست نه

مربوط به شخص الحکم این را چطوری تحلیل می‌کنیم؟ چون یک بیاناتی وجود دارد ما برای اثبات سنخ الحکم در باب مفهوم شرط یک بیانانی است که عرض می‌کنم آن بیان اینجا نمی‌‌آید آن بیانی که ما در مفهوم شرط انتخاب می‌کردیم اینجا نمی‌‌آید آن، آن وقت مشکل را را طرح می‌کنم و بعد حل کنیم إن‌شاءالله.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»